

# استضعفین

پاسخ به سؤال:

## نظرمان در مورد گروه "فرقان" چیست؟

پرسش شماره (۲):

این مسأله که شما وابستگی به گروه فرقان دارید و یا گروه فرقان، بازی مسلح شما بوده است به شدت برای کسانی که بنحوی با سازمان شما آشنایی دارند، مطرح است و حتی گفته میشود که شما، با گروه فرقان یکی بودماید اما بعلمت آنکه استراتژی، سلاحانه آنها را نپذیرفتناید، از آنها جدا شدهاید و خود، خط مستقلی را دنبال کردهاید. آیا خود شما نظرمان در این مورد چیست؟ اساساً "این مسأله را روشن کنید که شما چه رابطه ای با گروه فرقان دارید؟ تا چه حد، کار آنها را در این شرایط تأیید می کنید؟ آیا اگر بر اساس گفته خودتان، عملکرد و استراتژی سلاحانه فرقان از نظر شما مردود و محکوم است، اندیشه و تفکر آنها نیز که در قالب تفاسیر مختلفشان ارائه شده است نیز مردود تأیید شما نمیباشد. لطفاً بطور کلی بکار و برای همیشه، موضع خود را قاطعانه در برابر اندیشه و عمل یا عبارات دیگر ایدئولوژی و استراتژی سلاحانه گروه فرقان روشن کنید.

نفل از آرمان مستضعفین شماره ۳۵

قبل از آنکه ما وارد بررسی پاسخ این سئوال بشویم، لازم است بطور مقدمه، این نکته را متذکر شویم که اساساً بر حسب "فرقانی بودن" یا وابستگی به گروه فرقان، و پرسشهای مکرر و متوالی در این مورد، مسأله ای نبوده است که ما بتازگی با آن برخورد کرده باشیم. از همان ابتدایی که ما حرکت خویش بصورت علنی آغاز کردیم (اردیبهشت ۱۳۵۸) و با انتشار اولین شماره "آرمان مسضعین، علناً" اعلام موجودیت نمودیم، این بر حسب توسط ارتجاع حاکم، به مازده شد. چرا که اساساً بعلمت اینکه اندیشه های دکماتیسمی ارتجاع مذهبی توان مقابله با ایدئولوژیهای محکم و استوار را ندارد ناچار است که در برابر آنها موضع تدافعی اتخاذ کند و در این راه، بهترین سلاحی را که در دست دارد، سلاح تهمت و افتراء و بر حسب زدن و لگه دار نمودن و به لجن کشیدن اندیشه ها و افکار مترقی و انقلابی واصل است. این بود که بمجرد آنکه ما اولین شماره "آرمان مسضعین" را در "روز زن" منتشر ساختیم، عمال فریب خورده "ارتجاع"، آن را در دانشگاه به آتش کشیدند و از همان زمان اعلام کردند که اینان وابستگان به گروه فرقان اند.

این مسأله برای ما امری عادی و طبیعی بود و در واقع، انتظار آنرا نیز داشتیم. اما متأسفانه آنچه که برای ما قبال تصور نبود این بود که عیناً "همین فریادهای شوم و ناله های برخاسته از حلقوم دروغ و فریب ارتجاع، از حلقوم های پاک و صادق نیروهای مترقی و انقلابی نیز برخاست و آنها بدون مطالعه و شناخت، عیناً "همین تهمت را تکرار کردند و بالاخره در مجموع چنین شایع شد که ما، همان گروه فرقانیم که لباس عوض کرده ایم!!

اما با تمام اینها، ما دندان بر جگر گذاشتیم و همه تهمت ها و افتراء ها را تحمل کردیم و کوشیدیم تا آنگونه که ارتجاع خواهان آن هست و بود، خود را وارد درگیریها و معرکه های حیدر نعمتی نکنیم و با پاسخ دادن به تهمتهای ناروای ارتجاع، رسالت اصلی خویش را که همانا "ابلاغ پیام محمد در عصر و زمان خودمان" است بفراموشی نسپاریم ما بر این اعتقاد بودیم که اگر همچنان قاطعانه بر خط مستقیم خویش حرکت کنیم و بکوشیم تا صداقت خویش را در عمل و نه در حرف، نشان دهیم، بی تردید روزی بر همگان آشکار خواهد شد که ما تا چه اندازه از اصلیت و استقلال برخورداریم و به هیچ گروه و دسته ای وابسته نیستیم. این بسود که در برابر بی شمار تهمت ها و بر حسب ها و حتی زندانها سکوت کردیم و کوشیدیم تا با موضعگیری مثبت خویش که همانا ارائه اسلام راستین و حقیقی به نسل تشنه گام و عاشق است، حقیقت و زلال حرکت خویش را در صحنه عمل به همگان نشان دهیم و اینچنین، ارتجاع رسوا، رسواتر سازیم. و واقعیتها عملاً به ما نشان دادند که تاکنیک ما بسیار موفق بوده است زیرا هر کس که حتی یک شماره از "آرمان مسضعین" را بی غرضانه مطالعه میکرد، بمهوجی و بهوکی ادعاهای ارتجاع پی میبرد و اصلیت حرکت ما برایش مسلم آشکار میشد.

اما امروز که ما برای اولین و آخرین بار در این مورد سخن میگوئیم، بیش از همه بدلیل آنست که اولاً "کسانی که تاکنون نشریات ما را خوانده اند و با فکر ما آشنا نیستند، بدانند که ما در مورد گروه فرقان چگونه فکر می کنیم. و در ثانی موضع خویش را در قبال این گروه، برای اکثر هوادارانی که شدیداً "دلیل به دانستن آن هستند روشن سازیم. و ثالثاً" به شایعات بیجوشی اساسی که ارتجاع، در رابطه داشتن گروه فرقان با علم کبیر، شرعیتی پراکنده است و فضای مسموم ایجاد کرده تا با کوبیدن اندیشه پاک و والای معلم کبیر، او را در میان توده ها بی پایگاه و در اندیشه آنها بی بنیاد سازد، پاسخی مثبت و قاطع داده باشیم.

قبل از هر چیز باید این امر مسلم و بدیهی را پذیرفت که سر خلاف آنچه که ارتجاع شایع میکند و میخواهد که توده ها باور کنند، گروه فرقان، یک حرکت تشکیلاتی منظم و حساب شده بوده است که از سه ویژگی اساسی که بدان اصالت می بخشید، مانند، برخوردار بوده: اول، خط فکری مشخص، دوم، خط حرکتی معین، و سوم، منطبق بودن خط حرکتی بر خط فکری.

ارتجاع، پیوسته بر آنست تا بخاطر اشتباهی که این گروه مرتکب شده است، بهر طریق ممکن، اصالت فکری و اصالت حرکتش را نادیده بگیرد و با حیلله های مزورانه، خویش، آنرا وابسته به آمریکا و عامل سازمان سیا در ایران معرفی کند. و یا با تبلیغات شبانه روزی خویش، ویق و کورنای گوش کرکن خود، فکر و اندیشه این گروه را به لجن بکشد و با چماق تکفیر، آنرا منکوب و مطرود نماید. این، بسیار ساده و ممکن است که ما بخواهیم یک حرکتی را خوب مورد حمله و تهاجم قرار دهیم، به اجنبی وابسته اش کنیم، ضد اسلامی، ضد انسانی و... معرفی اش کنیم اما تجربیات فاشیستی زمان پهلوی بخوبی به ما نشان دادند که این کوبیدن های ناشیانه و بدون فکر این خوب حمله کردن ها و این بر حسب زدن آنها، همیشه مهمترین عاملی بوده است که باعث رشد و تقویت آن حرکت و پایه گرفتار شدن در جامعه میشود. این زندان کردنها، این شکنجه های روحی، این اعدام های مخفیانه و محاکمه های سری، این نادیده گرفتن و کوبیدن خط فکری و خط حرکتی، همه و همه باعث اشاعه و رشد اندیشه فرقان در جامعه میشود و معتقدان به این گروه را هر چه بیشتر و روز افزون تر میسازد.

چرا که اساساً "هرگاه یک حرکتی بر اساس خط فکری مشخص صورت بگیرد، این دارای اصالت خواهد بود. حال چه این حرکت یک حرکت راستگرایانه باشد، چه چپگرایانه. در هر حال از آنجا که حرکت بر مبنای فکر انجام می پذیرد و بین فکر و عمل تضاد برقرار نیست، این حرکت دارای اصالت خواهد شد و همین اصالت، سبب استمرار حیات آن در طول زمان خواهد گشت.

آری، گروه فرقان برخلاف لیبرالیسم مذهبی حاکم که تا زمانیکه در کنار رود سن درباریس بود، تئوریهای اقتصادی ارائه میداد و تا زمانیکه بقدرت نرسیده بود، تماماً "حرف از انقلاب اقتصادی و" اصل عظیم زور" بمان میآورد، و اکنون که به قدرت رسیده است تمام آن اندیشه ها را بفراموشی سپرده و بجای انقلاب اقتصادی، میخواهد انقلاب فرهنگی برپا کند و انقلاب فرهنگی را نیز در آن می بیند که باز برخلاف "اصل عدم زور" خودش، با شیوه های فاشیستی قرون وسطایی، به دانشگاه و مراکز علم و اندیشه و تفکر بریزد و همه را به نابودی بکشد و جشن کتابسوزان برپا کند، آری برخلاف لیبرالیسم مذهبی، گروه فرقان آنچه را که معتقد بود، عمل میکرد و هیچ تضادی بین عقیده و عملش نبود. و این، از دیدگاه ما بسیار ارزشمند است و دارای اصالت است. البته ما در این مرحله کاری به درستی و غلطی اندیشه و عمل نداریم بلکه می گوئیم که چون اینان صادقانه و مخلصانه آنچه را که معتقد بودند، عملی می ساختند پس دارای اصالت اند. حتی دزد سرگردان نیز از دیدگاه ما اگر که به عقیده و اعتقاد و ایمان و فکر خویش پایبند باشد، حرکتش اصالت دارد، البته نمی گوئیم درست است بلکه می گوئیم اصالت دارد. اما کسی که در کنار رود سن، یک مشت ذهنیات پوچ و بیوک میسازد و وقتی که وارد صحنه عمل میشود، یک فاشیست به تمام معناست، این بی اصالت است، متذبذب و متزلزل است.



بنابراین، اولین نکته ای که در رابطه با گروه فرقان باید در نظر داشت، این است که آنها اولاً "دارای تشکیلات بودند و ثانیاً" خط حرکتی شان بر خط فکری شان منطبق بود. سوده داران آنها، انسانهای صادق و با ایمانی بودند که از شاگردان شریعتی در حسینیه ارشاد بودند و حرکتشان هم از ارشاد نشأت گرفته، البته نه اینکه در ادامه آن بودند بلکه آنها کوشیدند تا در رابطه با خط شریعتی، خودشان دست به ایجاد یک خط بزنند، تفسیر قرآن را بیرون دادند، ایدئولوژی خود را تدوین کردند، بعضی خطوط استراتژیک را مشخص کردند و بر اساس طرز تفکری که داشتند، دست به عمل زدند.

### ب - ویژگیهای خط فکری گروه فرقان:

گفتیم که این گروه، دارای یک خط فکری و یک خط حرکتی بودند. لذا، ما باید موضع خویش را در رابطه با خط فکری و خط حرکتی خویش، در مورد این دو، روشن سازیم. یعنی که ویژگیهای خط فکری و خط حرکتی آن را در رابطه با خط فکری و خط حرکتی خویش مشخص و معلوم نماییم.

#### ۱ - موضع ضد ارتجاعی بجای ضد امپریالیستی:

نخستین ویژگی خط فکری آنها، این بود که ایدئولوژی شان و تحلیلهاشان بر یک موضع "ضد ارتجاعی" و بقول خودشان "ضد آخوندیسم" استوار بود. گرچه خودشان در شعار مذهبی ضد امپریالیسم بودن، بودند اما عملاً "تحلیلیها و ایدئولوژی و حتی عملکردشان، عکس این را نشان میداد. و این مسأله، در واقع ضربه بزرگی بود که اینان به خط فکری شریعتی وارد آوردند. زیرا تفاسیر قرآنی شریعتی، از جمله تفسیر "سوره روم"، "سوره بلد"، "سوره لیله القدر" همه بر مبنای "ضد امپریالیسم" بودن استوار است، اما اینها آمدند تفاسیر خودشان را از ضد امپریالیسم

« در کتاب "زمینه" شناخت قرآن " در پیرامون بحثی که راجع به "فاجعه" کرسنگی " در زمان کنونی دارد، به سوره " بلد اشاره می کند و چنین می گوید:

" اصلاً " فک رقیه " را در قرآن ننگرید. در سوره " بلد می گوید چه میدانی " عقبه " چیست؟ " عقبه "، " فک رقیه " است، " عقبه " تنگنای پشت گوه میباشد که گذشتن از آن جا خیلی مشکل است. اما در زندگی و در تعیین سرنوشت انسانی، عمل شرکت در آزادی کردن، از بند ریسمان بردگی را نوعی " عقبه " میگویند. در گذشته و صدر اسلام " فک رقیه " گار آسانی بود، پولی جمع میکردند و بردمائی را می خریدند و آزاد می کردند. اما امروز دامنه این معنی تا کجا است؟ دامنه اش به عمل مجاهدینی میرسد که محدود " مبارزه و زندگی شان را در خدمت ملتشان قرار دادند که برای آزاد شدن از بند اسارت استعمار به پا خاستند. امروز اگر پول جمع کنیم که فلان برده را بخریم و آزاد کنیم، ارزشی ندارد. بلکه امروز " فک رقیه " کمک به تلاش ملتی است که با استعمار می جنگند. این " فک رقیه " در مسیر سرنوشت یک ملت در رابطه با دیکتاتوری مطرح است. "

در همین قسمت به تفسیر "سوره روم" نیز اشاره می کند و می گوید: " ... یا آن پیش بینی سوره روم (غلبه) روم بر ایران بعد از اینکه ابتدا خودش مغلوب شده بود. و تفسیر شادی مؤمنان از غلبه روم به اینکه، در استهلاک نیروهای این دو قدرت بزرگ، راه پیروزی بر آنان همواره میگردد. هر چند این سوره در زمان خودش هم معنی واقعی و مصداقی داشته است، اما امروز آن سوره و آن پیام چقدر زنده تر است. جنگ ایران و روم آنزمان استهلاکی بود، یا جنگ امروز ایران قدرتها با هم ... ". ص ۴۷ و ۴۸.

بودن سرگردانند و چهره ضد ارتجاعی بدان بخشیدند، و دست آخر خود را به خط فکری شریعتی نیز منتسب نمودند. ما در جلد دوم "جهنم بازی به حرکت شریعتی؟" کاملاً روشن ساختیم که ضد ارتجاعی بودن شریعتی، در رابطه با مکانیزم حرکتش نبوده است، بلکه در رابطه با موضعگیریش بوده. یعنی که شریعتی، برخورد مثبت میکرد با ارتجاع، او، ایدئولوژی ناب و خالص خویش را تبلیغ میکرد و میکوشید تا اسلام اصیل را در رابطه با موضع ضد امپریالیستی اش در جامعه مطرح سازد. آنوقت خود این ایدئولوژی، که در واقع مذهبی بود در مقابل مذهب منجمد و رگم ارتجاع، با اندیشه های دور از واقعیت روحانیت در می افتاد.

از سوی دیگر، همانگونه که در کتاب مزبور هم مفصلاً گفته ایم، شریعتی خود را با دو نوع استعمار مواجه می دید، یکی استعمار مذهبی (ارتجاع) یا کهنه و دیگری استعمار فرهنگی غرب یا نو. اما همواره بر اساس همان موضع ضد امپریالیستی اش، هرگاه که به استعمار نو میرسید، استعمار کهنه را در برابر آن بشماروشی می سپرد و می گفت که ما و روحانیت در مقابل امپریالیسم، چونان پدر و پسر هستیم که در داخل خانه با هم دعوا دارند اما وقتی که به همسایه ها و غریبه ها می رسند، دعوی خود را فراموش می کنند.

اما دیدیم که گروه فرقان آمد و ایدئولوژی را از موضع ضد امپریالیستی اش خارج ساخت و موضع ضد ارتجاعی بدان داد. این بود که اساساً حرکت بسوک و مسخ شد و اصالت اصلی خویش را از دست داد. اینان برخلاف شریعتی، هم برخورد منفی نسبت به ارتجاع کردند و هم عمده بودن امپریالیسم را در برابر اصلی بودن آن، بقرائش سپردند. بنا براین، اگر چه ما مستقیم که اینان، شاگردان شریعتی بودند و حرکتشان از حرکت حسینیه ارشاد نشأت میگیرد، اما این دلیل نمیشود که ما حرکت گروه فرقان را نیز ادامه حرکت شریعتی محسوب داریم. زیرا اینان نتوانستند اصالت حرکت شریعتی را بپوشانند و مکتب شریعتی را که تماماً " استوار بر موضع ضد امپریالیستی است، از گردونه خویش خارج ساختند و الزاماً " روشن است که وقتی جهت را از یک ایدئولوژی بپوشانند و متحرک بگیریم و بخواهیم جهت دیگری بدان بدهیم، ایدئولوژی تغییر میکند، دگرگون میشود و از ریل اصلی اش خارج میگردد.

ریشه های این مسأله را بیشتر باید در حالات روانی و روحی خود سردمدارانیشان جستجو کرد که بر اساس مسائلی، خصوصیت آنتی روحانیت (ضد روحانیت) پیدا کرده بودند. و کلاً " این یک قانون عام است که موضوعگیری منفی، که یک موضوعگیری غیر اصولی است، همواره برخاسته از حالات روانی شخص است.

بنابراین اولین ویژگی خط فکری گروه فرقان را باید در این دانست که آنها آمدند استعمار کهنه (ارتجاع مذهبی) را که در حرکت شریعتی، در یک رابطه غیر مستقیم ضربه میخورد، مستقیم و اصلی کردند و در نتیجه، امپریالیسم فزونی شد و به تبع آن، ایدئولوژی بسوک گردید و رسالت اصلی خویش را بفراموشی سپرد. طبعاً " تکلیف عملکردی که بر مبنای این ایدئولوژی صورت می گیرد، نیز کاملاً " روشن است.

#### ۲ - سیستماتیک نبودن ایدئولوژی:

ویژگی دوم خط فکری اینان، سیستماتیک نبودن، منسجم و متشکل نبودن و بالاخره عدم استواری بر یک سلسله اصول و مبانی مشخص تدوینی و تبیینی میباشد. ایدئولوژی آنها و تحلیلها و تفسیرهاشان، زائیده عشق به تفسیر است، یعنی نویسنده انمان عاشقی بوده نسبت به قرآن، و بر اساس این عشق و خلاقه خویش دست به تفسیر و تحلیل

زده است. این است که این تفاسیر، اصولی نیست، در حالیکه خط فکری شریعتی اصولی است و مبتنی بر دیالکتیک ویژه ای میباشد که سازمان دارد آن دیالکتیک را بصورت بارور شده ای ارائه میدهد. کسی نمی تواند با خواندن تفاسیر ایشان، اصول و چهارچوب مشخص فکری بی بدست آورد تا بتواند در کادر این اصول، خودش خط فکری را ادامه دهد، تنها خودش مفسر است که می تواند خط فکری را ادامه بدهد، زیرا متن و شیوه کار را ارائه نداده و اصول تبیینی ایدئولوژی خود را مشخص نساخته است. همین ویژگی سبب میشود تا کسانی که میخواهند بر مبنای این خط فکری سخن بگویند، عمل کنند و حرکت نمایند، مجبور شدند تا آنقدر این تفاسیر را بخوانند تا در ذهن خودشان شکلی پیدا کند و آنگاه بر اساس آن، سخن بگویند. و تازه هر چه هم که بگویند باز خارج از آنچه که در آن تفاسیر آمده است نخواهد بود.

بنابراین، دومین ویژگی بی کده و رابطه با خط فکری گروه فرقان مطرح است، این است که ایدئولوژی آنها اصول و معیارهای ثابت و مشخصی ندارد که بتوان آنها را بیرون کشید و بر اساس آن اصول، فکر را شناخت و ادامه داد. این ایدئولوژی، بیشتر زائیده عشق یک عاشقی است که زبان بیان آنرا ندارد. دیگران می فهمند که او چه میگوید، اما نمی توانند گفته اش را ادامه دهند و تکمیل نمایند. او باید خودش اینکار را بکند و فکرش را برای دیگران ادامه داده و تکمیل کند و کس دیگری جز خودش، قادر به انجام اینکار نیست.

### ۳- برخورد غیر اصولی با ماتریالیسم:

اساساً این یک قاعده تمام و همگانی است که هر کس یا هر گروه و دسته ای اگر با دشمن خویش برخوردی اصولی و حساب شده نکند و از موضع ضدیت و تخالف غیر اصولی با آن برخورد نماید، حتماً و ضرورتاً "سرانجام بدامن همان دشمن خویش خواهد افتاد. مثلاً "روز مارش، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه را می بینیم که در ابتدا یک ضد مذهب دوآتشه بود اما حالاً دم از اتحاد مذهب کاتولیک و مسلک کمونیسم میزند و معتقد به پیوند و هماهنگی این دو است. مثال دیگر در مورد خالو قربان است. وی که یک مبارز هم جبهه با کوچک خان بود و بشدت در مخالفت با استبداد چپ روی می نمود، عاقبت کارش بدانجا رسید که بکوچک خان خیانت کرد و بدامن استبداد در غلطید و عملاً با رضاشاه همدست و همدستان شد. و یا استالین که همواره در طول مبارزاتش بر تضاد کار - سرمایه تکیه داشت و بشدت با بورژوازی مخالفت می نمود، عاقبت کارش به ریز بونیم خروش و شرف انجامید و همان بورژوازی که او (استالین) بسا این شدت به مقابله با آن می پرداخت، به شکل تمام یافته ای بر کل جامعه شوروی حاکم گشت.

گروه فرقان نیز در رابطه با "ماتریالیسم" و ماده گرایی، این چنین بود. یعنی از شدت مخالفتی که با آن داشت، سرانجام هر خیلی موارد بدامن آن غلطید و مناجب برخی پیش های مادی در رابطه با مسائلی نظیر خدا و روح و ملائکه و قیامت و بهشت و جهنم شد. البته باز هم تأکید می کنیم که ما برخلاف مطهری که از خالوده و اساس، اینان را ماده گرا و ماتریالیست قلمداد میکند، آنها را حتی ضد مادی و ضد ماتریالیسم میدانیم اما معتقدیم که همین ضدیت غیر اصولی، عاقبت الامر، آنان را ناخود آگاه بدامن ماتریالیسم انداخت. برای نمونه همان آیه معروفی که در کتاب "توحید و ایجاد گوناگون آن" آورده و مدعی شده است که بر اساس آن آیه، خدا را نمیتوان بهینه مشاهده نمود، بروشنی دیدگاه ماده گرایی آنها را نشان میدهد. در این آیه چنین می خوانیم:

"و اذ قلتم یا موسی اننؤمن لک حتی نری اللہ جہرہ فاخذتم المصافحہ و انتم تنظرون... و آنگاه که گفتید ای موسی: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن زمان که آشکارا خدای را مشاهده کنیم. پس مصافحه ای ایشان را فرا گرفت در حالیکه به نگاه ایستاده بودند." (۵۵ بقره).

در کتاب "توحید و...". از این آیه اینگونه برداشت می کنند که:

"جمله آخر آیه، ضمن پذیرش دعوت داعیان از طرف خدا، به

این توجه میدهد که بنی اسرائیل را آن مصافحه فرو گرفت و آنان من نگر بستند.

آیا آنچه در معرض دید بنی اسرائیل در آمده بود غیر از خداوند نمیتواند

چیز دیگری باشد؟ منتهی دیدگاههای تنگ خود فروختگان نظام فرعون،

خدای آشکار را بصورت مصافحه و عذایی ناگهانی و نامود میساخت...".

(ص ۱۱). اما برخلاف این دیدگاه، در این آیه مسأله مشاهده خداوند

بهینه مطرح نیست بلکه این آیه، رابطه "خود" (نفس) را با "خدا"

بیان میکند. زیرا از دیدگاه قرآن، یکی از عواملی که باعث میشود تا

انسانی که در غرقاب پراگماتیسم غرق است و خود را فراموش کرده است،

بناگاه بخود آید و از خود، به خدا برسد "ترس" است که در آیه ۶۵

سوره عنکبوت بدان اشاره شده است:

"فَاذْکُرْ فِی الْفَلَکِ دَعْوَا اللّٰهِ مَخْلَصِیْنَ لَه الدِّیْنَ فَلَمَّا نَجَّیْهِم

الهِی الْبِرَّادَہِم بِشُرُکُوہِہُمْ - پس آن گاهیکه در گشتی سوارند (و گشتی در

حال غرق شدن است)، خدای را (بیاری) می خوانند و دین خود را

برای او خالص و یگانه میگردانند. (یعنی در رابطه با خداوند با خالص

میرسد) اما همینکه آنها را بسوی خشکی نجات دادیم، ناگهان از شرک

و زندگان میشوند."

این آیه کاملاً روشن می کند که انسان در هنگام ترس و وحشت

(مثلاً زمانی که در گشتی سوار است و گشتی در حال غرق شدن میباشد)

همه چیز را فراموش میکند، بخود می آید، "خود"ش در مقابلش عربان

میگردد، به اخلاص میرسد، به یگانگی میرسد و از خود به خدا میرسد

و فاصله های مصنوعی بین خود و خدا را از میان برداشته شد می بیند

(توجه به رابطه دیالکتیکی انسان و خدا) و خدا را با تمام وجودش

حسن می کند، می فهمد، درک میکند و از او استمداد می طلبد.

آیه پیشین نیز که مسأله مصافحه را مطرح میکند، درست بیانگر

همین حالت است. یعنی بنی اسرائیل وقتی که این مصافحه در گرفت،

دچار ترس و وحشت شدند و "خود"شان در مقابل خودشان عربان

گشت و آنها در حال نظاره و تماشای این "خوشتن حقیقی خویش"

بودند، و همین خود عربان شده بود که آنها را به خدا می رساند. در

آیه بعد این حقیقت کاملاً روشن شده است که "خود" را دیدن و شاهد

برخود بودن، مساویست با خدا را دیدن و شاهد بر خداوند شدن:

"و اذ اخذ من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم و اشہدہم علی

انفسہم است بریکم قالوا بلی و آنگاه که از بنی آدم از پشیمانان و

اعقابشان پیمان گرفت و آنها را بر "نفس" خویش شاهد گرفت که آیا

من پروردگارتان نیستم گفتند آری...".

بنابراین، شاهد بر "خود" بودن، مساوی است با شاهد بر

"خدا" بودن، و ترس غامبی است که انسان را بر خود و در نتیجه بر

خدا شاهد میکند.

بهر صورت، آنچه بیشتر مورد نظر است این است که برخورد منفی

و غیر اصولی اینان با ماتریالیسم، ناخود آگاه سبب سقوط آنها بدامن

آن شد و تکرشهای ماده گرایی، در بسیاری از نظریاتشان رسوخ نمود، و

این مسأله، سومین ویژگی خط فکری آنان را تشکیل میداد.



نیست.

آنچه تاکنون بررسی شد، دیدگاه ما را در رابطه با خط فکری فرقان روشن میسازد که بطور کلی، ماسه اشکال عمده در این خط فکری مشاهده می کنیم که بترتیب عبارتند از: عمده کردن تضاد خلق - ارتجاع بجای خلق - امپریالیسم، استوار نبودن بر اصول تبیینی و تدوینی مشخص، اثر پذیری از بینش های مادی بعزت برخوردار غیر اصولی با ماتریالیسم. اما آنچه که در اینجا باید آکیداً مورد توجه قرار گیرد، آنست که اگرچه ما در رابطه با خط فکری خودمان، یک برخورد تضادی با خط فکری فرقان می کنیم و اشکالات مزبور را مطرح میسازیم. اما در خارج از خط فکری و اصول اعتقادی خودمان، با طرز تفکر گروه فرقان، یک برخورد انسانی و اصولی می نمایم. از نظر ما، هیچ فکر و اندیشه و عقیده ای تا زمانیکه در فکر و ذهنیت باشد و به مرحله عمل در نیاید، محکوم و مطرود نیست. بلکه این فکر، هر چند هم که غلط و حتی منحط و پست باشد، رحمت است. چرا که جرقه فکری و تضاد فکری ایجاد میکند و این باعث رشد اندیشه بشری خواهد شد. بنابراین، هر فکری تا زمانیکه به حرکت تبدیل نشده باشد، از نظر ما حسنه و رحمت محسوب میشود (ان فی اختلاف علما امتی رحمه - پیامبر)

از این گذشته، ما براین اعتقادیم که اسلام دگماتیسم حوزه ها نمی شکند و از صحنه حرکت و مبارزه، توده ها خارج نمیگردد. مگر زمانیکه تفسیرها و تحلیل هایی از این دست بیابند و مرتباً "جرقه فکری ایجاد کنند و اندیشه های منجمد و سکون گرفته انسانها را به حرکت و تلاش و پویندگی وادارند تا رفته رفته انجمادها و دگماتیسم ها از بین برود و جای خود را به سیلان و رشد و تعالی بدهد. تفسیرهای قرآنی که از حوزه ها خارج میشد، یک سری تفاسیر انحصاری بود که به میل خود شریعتی، این انحصار نیز در عهده افرادی متخصص بود که به میل خود بعنوان درس خارج از حوزه بدان مشغول میشدند. برای اولین بار، این طالبانی بود که تفسیر قرآن را از انحصار حوزه های ارسطویی بیرون آورد و در سطح جامعه و زمان مطرح ساخت. اما اشکال عمده ای که تفسیر وی داشت، یکی حالت انطباقی آن بود و دیگری اصولی و سیستماتیک نبودن آن. پس از وی که اولین پرچمدار تفسیر خارج از حوزه بود و بحق اولین کسی بود که با تفسیر پرتوی قرآن خویش، بت انحصارگر و انجماد و سکون حوزه ها را شکست، تفسیر محمد تقی شریعتی قرار دارد که گرچه در نوع خود، و در مقایسه با تفاسیر منجمد و ارسطویی حوزه ها متعالی و برجسته است، اما در کل، نگرشی سطحی به آیات و سوره هاست، نه نگرشی عمیق و بنیانی. پس از وی، خود شریعتی بود که برای اولین بار تفسیر قرآن را در کادری سیستماتیک و اصولی و بر مبنای اندیشه تطبیقی مطرح ساخت و تفسیر را بصورت یک شیوه و متدی در آورد که همگان میتوانستند از آن استفاده کنند و به تحلیل و تفسیر قرآن بپردازند.

این است که گرچه طالبانی اولین بنیانگذار تفسیر خارج از حوزه بود. اما شریعتی اولین کسی بود که با ارائه یک متد و روش، جسارت

و شباهت تفسیر کردن را به جوانان القا نمود و بت انحصارگرایی حوزه ها را در یک شکل عام و شامل، شکست و این اندیشه را در آذهنان جوانان کاشت که تفسیر، در انحصار گروهی خاص نیست بلکه همه کس می توانند بر اساس بینش و شناخت خود، دست به تفسیر و تحلیل آیات و سوره قرآن بزنند.

بهر حال پس از شریعتی، گروه فرقان توانست برای اولین بار بر اساس درسی که از خود شریعتی گرفته بود که آری، تفسیر در انحصار گروهی خاص نیست، تفسیرگامی از قرآن را در خارج از حوزه ها مطرح سازد و برای نخستین بار، انحصارگرایی حوزه ها را بطور کامل بشکند. این کار گروه فرقان، درست بهمین دلیل، بسیار ارزنده و ارزشمند است، زیرا که ما، بزرگترین بلایی که نصیبمان شده بود، این بود که تفسیر قرآن را از ما گرفته و در انحصار حوزه ها در آورده بودند همان چیزی که هم امروز نیز رهبر انقلاب، سعی دارد دوباره به قرآن بازگرداند (انحصاریت تفسیر، به حوزه ها) اما خوشبختانه دیگر دیر شده و تلاشها بیهوده است. بدین خاطر است که ما به موازاتی که تفسیر قرآن در اندیشه و تفکرمان زنده شود، حیات پیدا می کنیم و حیات دوباره اسلام نیز در

گروه تفسیر اصولی و دوباره قرآن است. در همین رابطه، کاری که فرقان در زمینه خط فکری اش صورت داد و تفسیر قرآن را از حوزه انحصارگراییهای محدودی روحانی رسمیت یافته خارج ساخت، در حقیقت، کمک بزرگی به تقویت این اندیشه بود که: این چنین نیست که چند تا ملای رسمیت یافته، آن بالا بنشینند و قرآن را تفسیر کنند. بلکه تفسیر قرآن باید در اختیار همگان و اصلاً وظیفه ای و مسئولیتی بر دوش عموم باشد.

این است که ما در رابطه با خط فکری فرقان، تا زمانیکه در اندیشه و در ذهنیت باشد، هیچ مخالفتی از نظر نفس وجودش، نداریم و به این گفته روس معتقدیم که: اگر چه من با عقیده تو مخالفم، اما حاضریم جانم را بدمم تا تو عقیده خود را بیان کنی! - ما در فکر، معتقد به آزادی و حریت انسانی هستیم. به این گفته پیراج امام حسین (ع) بساور داریم که فرمود: "ان لم تکن لکم دین و گنتم لا تخافون الحماة فکونوا احراراً" یعنی دنیا کم - اگر که دین ندارید و از حماه و قیامت، در وحشتی نمی باشید، پس لا اقل در زندگی جوانمرد و آزاده باشید! این است که حریت انسانی و اسلامی به ما اجازه نمی دهد که هیچ اندیشه ای و فکری را محکوم کنیم. در جامعه اصیل اسلامی، اساساً فکر و اندیشه محکوم نیست و تا زمانیکه صرفاً در ذهن باشد و به عمل در نیامده باشد، در هر شکل و صورتی میتواند تضاد فکری ایجاد کند و باعث رشد اندیشه انسانها بشود.

ما به هیچ روی، خط فکری فرقان را محکوم نمی کنیم زیرا در رابطه با تفاسیر خویش، تضاد فکری ایجاد کرد و نگاهها را بسوی قرآن متوجه ساخت. یعنی درست آن چیزی که جامعه امروز ما شدیداً "بدان نیاز دارد، و این نیاز ناشی از آنست که حتی بزرگترین تفسیری که امروز از حوزه های علمیه بیرون آمده، قادر نیست به درد ها و آرزو ها و ایده الهای نسل جوان امروز پاسخ دهد و تنها آنها را به غرقاب اندیشه های منجمد و دگم ارسطویی می کشاند و انسانهایی پوچ و بوک و سخت متعصب

... البته باز هم تکرار می کنیم که ما کاری به درست و غلطی آن نداریم. بلکه کار به نفس عمل داریم که از نظر ما بسیار با ارزش و با اصالت است.

... اسلام شناسی ارشاد، صفحه ۲۴۶. "امروز قرآن کتاب مطالعه نیست، حتی برای عالم دینی، مگر اینکه تخصصی شخصی داشته باشد و به میل خود به دنبال کار قرآن برود و گفته قرآن، نه در برنامه است و نه اصلاً" مطرح است. آنچنانکه می توانم بی تماس با قرآن بروم و مجتهد بیرون بیایم...."



از آنها میسازد که هیچ حرکت و تکان و پویایی را در طول زندگیشان احساس نمی کنند.

آری، تفاسیر فرقان نسبت به تفاسیر حوزه ها دینامیک و پویا بود. اما این پویایی اش، بر اساس اصول سیستماتیک و تدوین یافته استوار نبود، بلکه بیشتر زائیده عشق مشرک به قرآن بود. اگر که ما تضادی را مابین خط فکری خودمان و خط فکری فرقان طرح می کنیم به هیچ وجه به معنای محکومیت این خط فکری از جانب ما نیست. همانطور که با تمام مخالفتی که با برخی اندیشه های ارسطویی مطهری داریم، با ترویج او از این جهت نیز مخالفیم که وجود او در جامعه ما میتواند آتش تضادهای فکری را شعله ور سازد و اندیشه ها را رشد دهد.

۵ - حملات ارتجاع، به خط فکری فرقان، محکوم است:

ارتجاع بر اساس طرز تفکر منحنی و کهنه اش، و بر اساس انحصار گرائیها و قهریت طلسمی هایش، هیچگاه نه حاضر است و نه قادر است که با سلاح اندیشه، به جنگ اندیشه برود، با فکر به مصاف فکر برود این است که جمهوری است برای حفظ خویش از ضربات و تهاجمات کوبنده اندیشه های مخالف، به سلاح زور متوسل شود، بگوید، محکوم کند، کتابسوزی براه بیاندازد، دانشگاهها را به خاک و خون بکشد، مراکز فعالیت های فکری و سیاسی را تعطیل نماید و بالاخره با سلاحهای قرون وسطایی به مصاف اندیشه ها برود. آری، این قرون وسطی بود که با سلاح انگیزشی و با استفاده از شور مذهبی توده ها، آنها را به کوچه و خیابان میریخت و وادارشان میساخت تا از روی جهل و ناآگاهی خویش، هر اندیشه و عقیده ای را در نطفه خفه سازند و از رشد و پویایی اش خارج گردند.

برطبق همین طرز تفکر است که ارتجاع، ناشیانه به خط فکری گروه فرقان می تازد و آن را محکوم می نماید. و تازه به این هم بسنده نمی کند بلکه آن را پلئه ای و سکوپی قرار میدهد تا از آن، سایر اندیشه ها و عقاید را نیز بگوید و محکوم سازد. این است که می بینیم بلافاصله پس از سرکوبی و کشتار گروه فرقان، به سواغ کمونیسم و مجاهدین و آرمان مستضعفین و ... حتی شریعتی می رود و همه اندیشه های مخالف را یکجا با هم می گوید.

اسلام، این مکتب پویا و مترقی، در طول تاریخ حیاتش نشان دادناست که همواره وقتی که در صحنه مصاف اندیشه ها و پیگار عقیده ها قرار میگرفته، پیروز بوده است و بر عکس، هرگاه که از این صحنه ها فرار کرده و در مقابل آنها، حالت تهاجمی خویش را از دست داده و به دفاع نشسته است، شکست خورده و عاقبت، از صحنه رانده شده است. این است که امروز، سلاح را بدست گرفتن، چماق را بدست گرفتن و قه و چاقو را بدست گرفتن و به جنگ اندیشه هارفتن، تداعی کنندگان کمونیستی و سوسیالیست از یکسو و اسلام تدافعی از سوی دیگر است. آری، آنجا که یک مکتب نتواند با ذهنیت به جنگ ذهنیت برود، با فکر در مقابل فکر بایستد، معرف آنست که این مکتب در حالت تدافعی قرار گرفته است. وقتی که رهبر انقلاب اعلام میکند که "کتابهای کمونیستی را نخوانید" در واقع این را ثابت میکند که اسلام او و اسلام حوزه ها توان مقابله با کمونیسم را ندارند و لذا از همین لحظه، اولین سنگ بنای اسلام تدافعی گذاشته میشود. در صورتیکه اگر اسلام، اسلام باشد، اگر اندیشه پویا و دینامیک و مترقی داشته باشد، باید گستاخانه و تهاجمانه به جنگ تمامی اندیشه ها برود و همه را به مقابله بخواند.

چه شد آن شمارهای آزادی عقیده، آزادی کمونیسم و آزادی فکر

و اندیشه که سر میدادید؟! چه شد آن شمارهای سیاسی که می گفتید اسلام، توان مقابله با هر اندیشه ای را دارد و لذا، بر خود نمی بیند که آزادی اندیشه ها را محدود و محصور کند؟! چه شد که یکدفعه اندیشه توده ها از انقلاب اقتصادی و مبارزه با سرمایه داری وابسته و امپریالیسم آمریکا به انقلاب فرهنگی بازگشت؟! مگر تا زمانیکه انقلاب اقتصادی ایجاد نشود، میشود انقلاب فرهنگی برپا کرد؟! مگر نه اینکه شما معتقدید: من لامپاش له لامعله؟! پس چه شد که بناگاه انقلاب اقتصادی تان به انقلاب فرهنگی بدل شد و شمار عدم زورتنان به شمار اعمال زور و مبدل گشت؟! چه شد که مبارزه با آمریکا تبدیل به مبارزه با دانشگاه شد، و مبارزه با عراق تبدیل به مبارزه با خلق کرد؟!!

آری، اسلام نشان داده است که تا وقتی در بستر تضادهای و برخورد های اندیشه پیش رفته، همواره پیروز و سر بلند بوده است و مهاجم. اما از زمانی که سردر لاک خود فرو برده و در استخدام گروه رسمیت یافته درآمد شکست خورده است. اسلام در بستر تدافعی شکست می خورد، به گورستان سپرده میشود، جنگ شما، جنگ با توطئه گری نیست، جنگ با ضد انقلاب نیست، جنگ با اپورتونیسم نیست، بلکه جنگ با اندیشه است، جنگ با عقیده است. عقیده که پیشوای روشن ضمیر و آگاه امام حسین (ع) درباره آن میگوید که: زندگی هیچ نیست بجز عقیده و جهاد در راه آن! و شما متولیان رسمی مذهب و اسلام آمدید. همین شعار مترقی و سخن ارزشمن را که مایه مباهات و افتخار اسلام و مسلمین است، اینگونه مسخ کردید که منظر امام، تنها عقیده اسلامی بوده است و دیگر هیچ!!

آری، امروز ما شاهدیم که این حاکمیت، حاکمیت زور است بر اسلام و نه حاکمیت اسلام بر زور! شما از همان ابتدا، مبارزه و مقابله با خط فکری فرقان را وسیله ای و عاملی قرار دادید تا گذشته از کوبیدن طرز تفکر فرقانی، زمینه را در میان توده ها برای مبارزه با سایر اندیشه ها، همچون مجاهدین و مارکسیستها و آرمان مستضعفین و شریعتی و غیره مهیا سازید. و از این بعد، دکه ها و درها و دروازه ها یک بیک بسته خواهند شد، زندانها و سیاه چالهای رژیم سفاک پهلوی که نمایش آن برای جهانیان مایه مباهات شما بود، بار دیگر بدست خود شما از آزادیخواهان و حق طلبان پر خواهد شد و تمام فرمانهای عفو شما به زندانیان نظامی و ساواکی در رژیم سابق خواهد خورد تا سلولها برای نگهداری آزادیخواهان و نیروهای مترقی و مبارزی که در سیاه چین دوران دیکتاتوری پهلوی که شما ها در حوزه های خاموش و گرد گرفت اتان و یا در کنار رود سن پاریس مشغول بودید و از درد و رنج مبارزه بدور، اینان در خاک و خون می غلطیدند و هر روز چوبه دار و ضربه شلاق را مزه می کردند، آماده شود.

اسلامی که از زمان مسلم شهید شریعتی، داشت بصورت یک ایدئولوژی پویا و حرکت آفرین مطرح میشد شما آمدید و آن را به بس بست رساندید. زیرا که خود نیز از این اسلام پویا و مترقی رنج می بردید و وحشت دارید. شما را بخدا، این خیانتها و جنایت های ساه و شوم خویش را از دامن اسلام پاک کنید و دست از اسلام بردارید و آن را بحال خود رها کنید. ما حتی یک صحنه کوچک را در تاریخ صدر اسلام بیاند نداریم که پیامبر یا عیسی یا ... با اندیشه ای و فکری بطور قهرآمیز به سبزی برخاسته باشد. عظمت و بزرگی روح علی و آزادی خواهی و حق پرستی او را همین که وقتی طلحه و زبیر در مدینه به نزدش می آیند و اجازه سفر



به مکه راز او می‌خواهند، او این اجازه را به اینان می‌دهد و میگوید آزادید به هر کجا که می‌خواهید بروید. پس از آن، علی میگوید که من میدانم و آگاهم که اینان به مکه نخواهند رفت و رو به بصره گذارده و بر علیه من توطئه چینی خواهند کرد. می‌پرسند پس چرا به ایشان اجازه میدهی؟! پاسخ میدهد: اینان که هنوز اندیشه خود را عملی نساختند. پس تا زمانی که عملاً بر علیه من قیام نکردند، آزادند که به هر کجا می‌خواهند بروند و فکر خویش را هر چند با فکر من نیز مخالف باشد، تبلیغ کنند. و دیدیم که علی، تنها زمانی به مقابله قهرآمیز با آنها شتافت که عملاً بر علیه او دست به عمل زده و جبهه ناکنن را تشکیل دادند. این است که از نظر ما، حملات فرصت طلبانه ارتجاع به اندیشه و تفکر فرقان، و سایر گروهها و نیروها، محکوم و مطرود است.

### ج - ویژگیهای خط حرکتی گروه فرقان:

خط حرکتی فرقان، دو مرحله داشت، یکی مرحله قبل از انقلاب و دیگری مرحله بعد از انقلاب. در مرحله اول، آنها تمام تلاششان در این جهت دور میزد که اندیشه و طرز فکر خود را اشاعه دهند و برای همگان منتشر سازند. کتابهای تفسیرشان را چاپ میکردند، اعلامیه‌هاشان را چاپ میکردند و برای نشر عقایدشان، صادقانه عمل می‌کردند. بهمین دلیل، و با توجه به آنچه در مورد ایمان خودمان به حریت انسانی و اسلامی بیان داشتیم، از نظر ما، این مرحله حرکت گروه فرقان، بسیار اصولی و صحیح بوده و بهیچوجه محکوم نیست. چرا که هر کس آزادی است که فکری را و عقیده‌اش را تا زمانیکه به مرحله عمل در نیامده، هر قدر هم که انحرافی و غیر اصولی باشد، اعلام نماید و آزادانه منتشر سازد. این انتشار آزادانه عقاید، باعث ایجاد جرعه‌ها و تضادهای فکری میشود و اندیشه‌ها را پویا و بارور میسازد و بدین خاطر، ما گرچه با عقیده فرقان مخالفیم اما با نشر و اشاعه آن هیچ مخالفتی نداریم و آنرا رحمت به حساب می‌آوریم. بخصوص اگر که این مساله را نیز در نظر بگیریم که مرحله اول حرکت اینان، در زمان حاکمیت رژیم پهلوی انجام می‌گرفته است.

مرحله دوم حرکت فرقان، مرحله عینیت بخشیدن به فکرشان است که مرحله ترویسیم پس از انقلاب میباشد. این نکته در اینجا هم لازم بتذکر است که اینها حرکتشان بر اساس فکرشان بود، یعنی به آنچه در پیش از انقلاب معتقد بودند، در بعد از انقلاب، عمل میکردند. اما ترویهایی که اینها انجام دادند، یک فاجعه بزرگ برای ملت ما و مبارزات اصولی آنها با ارتجاع مذهبی، پدید آورد. به این ترتیب که اینها آمدند بر خلاف این اصل بدیهی که شریعتی مبلغ و پیرو آن بود عمل کردند که: "بسیاری کوبیدن یک حقیقت، بلکه بد از آن دفاع کنید". اینها بجای آنکه بر دفاع کنند، خوب حمله کردند و این خوب حمله کردن، باعث آن شد که روحانیت، یک پرستیز کاذبی در نزد توده‌ها پیدا کند و توده‌هایی که در جو پس از انقلاب، بتدریج داشتند از روحانیت زده میشدند، توسط این حرکت فرقان، بیشتر جلب روحانیت شدند.

شریعتی معتقد بود که "برای مبارزه با روحانیت نباید او را از مردم گرفت بلکه باید مردم را از او گرفت". اما فرقان درست بر خلاف این عقیده عمل کرد و کوشید تا با گرفتن روحانیت از مردم، مبارزه ضد ارتجاعی خویش را شکل دهد. این حالت، درست مثل حالت کودکی است که بخواهی بزور عروسکش را از وی بگیری. مسلماً او مقاومت خواهد کرد و مانع خواهد شد و دست آخر، شیون و زاری سر خواهد داد. راه درست و

اصولی در چنین مواردی آنست که یک عروسک بهتر و قشنگ تر را بمکودک نشان داد و آن عروسک قدیمی را او خود براحتی زمین میگذارد. شریعتی خود، همینگونه عمل میکرد، یعنی بر اساس ایدئولوژی استوار بر موضع ضد ارتجاعی خود، داشت یک عروسک بهتر و قشنگ تری را به توده‌ها نشان میداد تا آن عروسک کهنه و قدیمی را زمین بگذارند. اما فرقان، کوشید تا به زور و خشونت و قلدری، این عروسک را از آنها بگیرد، بدون آنکه یک چیز بهتری را به آنها ارائه دهد. البته چیز بهتر داشت، اما آنرا ارائه نداد.

اگر بخواهیم این مساله بسیار مهم و اساسی را عمیقتر از این بررسی کنیم، باید مکانیزم پایگاه توده‌ای روحانیت را قبل و بعد از انقلاب بشناسیم و سپس عملکرد گروه فرقان را در رابطه با آن، ارزیابی کنیم. روحانیت، با توجه به پایگاه توده‌ای عظیمی که از زمان صفویه به اینطرف کسب کرده بود، بشدت در قلب توده‌ها جای دارد و در این امر، جای هیچ شک و تردیدی نیست. تا قبل از پیروزی انقلاب توده‌ها، محبوبیت روحانیت در بین توده‌ها به دو علت بود، یکی محرومیت و مظلومیت آنان در رابطه با رژیم حاکم، و دیگری پایبندی شان به مذهب دگم و ارتجاعی، که مذهب توده‌ها بود. با توجه به این دو پارامتر بود که اینان از زمان صفویه تا پیش از پیروزی انقلاب اخیر، از پایگاه توده‌ای عظیمی برخوردار بودند و افکار عمومی مردم را پشتیبان خود، داشتند. اما پس از پیروزی انقلاب، و به حاکمیت رسیدن روحانیت، پارامتر اول، اثر خود را از دست داد. یعنی دیگر آنها نماینده مظلومیت و محرومیت و زیر دست رژیم خودکامه پهلوی نبودند که توده‌ها بخواهند برای آنها دل بسوزانند. بلکه آنها دیگر، خود به حاکمیت رسیده بودند و توده‌ها در عینیت مشاهده می‌کردند که آنها نه تنها دیگر مظلوم و محکوم و محروم نیستند بلکه خود، بقدرت رسیده‌اند و رفته رفته با توجه به خورجانه‌های گران و قدرت ظلمی خویش بر روی حکومت تکیه زدند و آن نهاد‌های پست درونی خویش را در نظر توده‌ها متبلور میسازند.

این بود که در جو پس از انقلاب، رفته رفته شرائطی و زمینه‌هایی فراهم میگشت که اینان، پرستیز خود را در نظر توده‌ها بشکنند و از ارزش و اهمیت سابقشان در پیش مردم، کاسته گردد. در رابطه با مذهب ارتجاعی شان نیز ما میتوانستیم با استفاده از جو نیمه دموکراتیک پس از انقلاب، خط شریعتی را ادامه بدهیم و با مطرح ساختن اسلام اصیل و راستین برای توده‌ها، بصورت آنها را از روحانیت بگیریم، و روحانیت را به کنج انزوای همیشگی‌اش در حوزه‌های دگم خویش فرو ببریم. و برای اولین بار در تاریخ اسلام، "ضرورت" وجودی این مکتب را بجای "رسمیت" روحانی آن بنشانیم.

اما متأسفانه گروه فرقان آمد، و درست در همان شرائط بحرانی و حساسی که پرستیز روحانیت داشت در نظر توده‌ها خورد میشد و آنها بسرعت داشتند از روحانیت برمی‌گشتند و زمینه کار و فعالیت فکری و عقیدتی برای نیروهای مترقی فراهم میگشت، یکمرتبه دست به انجام ترویهایی خویش زد و بار دیگر، چهره مظلومیت و محرومیت به روحانیت بخشید. از این زمان بود که توده‌هایی که داشتند بصورت روحانیت فرار می‌کردند، باردیگر او را مظلوم یافتند و بسوی او گرایش پیدا کردند. روحانیت نیز که موقعیت را مناسب یافته بود، با تمام تلاشش کوشید تا از این آب گل‌آلود ماهی خویش را بگیرد و با تبلیغات سرسام آور خود، از یکسگروه فرقان و از سوی دیگر سایر گروههای مترقی مسلمان را بشدت

مورد تهاجم قرار دهد. و از آن طرف، خودش را بالا بیاورد و بار دیگر بر توده ها تحمیل نماید.

از دیدگاه ما، با توجه به توضیحات فوق، عمل گروه فرقان در آن مقطع زمانی خاص، نه تنها باعث طرد روحانیت از جامعه و منزوی شدن آن نگشت، بلکه دقیقا "محبوبیت و پشتوانه" توده ای آن را افزود. هر روحانی که کشته میشد، مردم بشدت بطرف روحانیت میآمدند و بدفاع از این مظلومان! میپرداختند. اگر در این رابطه، ما ملاک خویش را در مورد حقانیت و اصالت یک حرکت، میزان "خودآگاهی" بی بحساب آوریم که به توده ها میدهد. و بر اساس این ملاک و معیار به ارزشیابی عملکردهای مختلف بنشینیم، خواهیم دید که این حرکت فرقان، نه تنها هیچگونه رشد خودآگاهی برای توده ها به بار نیاورد، بلکه برعکس بشدت توده ها را از این نظر به عقب راند. و باز اگر به پیروی از خود قرآن (آیه ۱۷ سوره رعد) ملاک حق بودن یک عمل را میزان منافعی بدانیم که برای توده ها دارد (واما ینفع الناس فیمکت فی الارض)، می توانیم در کل، چنین نتیجه بگیریم که این عملکرد فرقان، از آنجا که نه تنها منفی برای توده ها در بر نداشته و بلکه شدیداً بزبان آنها تمام شده است، بشدت محکوم و مطرود است.

این است که دیدیم و شاهد بودیم که ارتجاع حاکم، از پس از انجام این تسویه ها، در زمینه حاکمیت یافتن بر توده ها و استقرار ارگانهای قدرتش در سطح مملکت بسرعت پیش روی کرد و در عرض یکسال آنچنان پیروزی بدست آورد که در طول تاریخ انقلابات جهان، بی نظیر و بی نمونه است. حرکت های بزرگ و با تشکیلات هم تاکنون نتوانستند به این سرعت و شتاب، یک انقلاب را بسمت نابودی و اضمحلال کامل سوق دهند. و لذا، خط حرکتی فرقان در مرحله پس از انقلاب، از نظر ما بشدت محکوم است و بهیچ روی آن را بنبغ توده ها و بنبغ اسلام نمیدانیم.

#### د - برخورد های عینی و ذهنی ارتجاع با گروه فرقان:

به این ترتیب، ما تا اینجا ویژگی های خط فکری و خط حرکتی گروه فرقان را مشخص نمودیم و موضع خود را در قبال آنها اعلام کردیم. اما در پایان لازم است که برخوردهای رژیم حاکم را با این گروه نیز مورد بررسی قرار دهیم تا به ماهیت واقعی ارتجاع، بیش از پیش آشنا شویم.

رژیم حاکم، پس از شروع عملیات گروه فرقان، دو نوع برخورد با وی کرد: یکی برخورد ذهنی بود و دیگری برخورد عینی، هر دو هم غلبت و جنایتکارانه و فاجعه آمیز. برخورد ذهنی بی که کرد این بود که آمد و خط فکری فرقان را مستمسک قرار داد تا با کوبیدن آن، راه خود را برای کوبیدن سایر اندیشه ها هموار سازد و این، بزرگترین ضربه ای بود که اسلام دکماتیمیسی ارتجاع، به اسلام حقیقی و راستین وارد آورد.

خود گروه فرقان، با عملکرد خویش، این مستمسک را بدست اینان داد تا بسرعت ماهیت واقعی شان را آشکار سازند. گر چه خود گروه فرقان، این امر را تأیید میکنند و معتقد است که در این رابطه، کار مثبتی انجام داده و سبب شده است تا ماهیت ضد مردمی اینان بر همگان روشن شود. اما این اعتقاد درست نیست، زیرا اگر اینها دست به زور نمی زدند، ارتجاع ناچار میشد تا همچون سایر انقلابات، چهره واقعی خویش را خیلی زودتر از اینها نشان دهد و این مدت، زمان و فرصت مناسبی را در اختیار نیروهای مترقی می گذاشت تا به باروری خط فکری خود، و انتشار آن در میان توده ها بپردازند. و از این طریق، ایدئولوژی

خود را تدوین و تکمیل نمایند. ما همچون روز برایمان روشن بود که اینان، از آنجا که اسلام را نمی شناسند و بر آن متکی نیستند، سرانجام ناچار خواهند شد که با چاقو و چماق و اسلحه به جنک افکار و اندیشه های مخالف بروند. اما اینترنیز میدانستیم که اگر مدت زمان زیادی تا فرا رسیدن آن روز طول بکشد، نیروهای مترقی فرصت خواهند یافت تا فکر خویش را در جوئیده مکرراتیک موجود، تدوین و تکمیل نمایند. اما مسأله کشته تر این است که گروه فرقان، که مدعی بود ایدئولوژی تدوین شده و کامل گشته است نیز، از این فرصت استفاده نکرد تا لاف اقل همان ایدئولوژی تدوین یافته را چاپ کند و در اختیار همگان قرار دهد تا بدانند که او چه میگوید و چه میخواهد! و این بسیار جای تعجب و تاسف است.

بنابر این، در رابطه با برخورد ذهنی که ارتجاع با گروه فرقان کرد، شاهد بودیم که چگونه آن را مستمسکی قرار داد تا در یک شکل تعمیم یافته و همگانی، تمام اندیشه ها را در نطفه خفه سازد. و در برنامه های تلویزیونی شان دیدیم که درست به همان شیوه های رژیم سفاک پهلوی، اینها آمدند و کتابهای فرقان را در کنار کتابهای سریعیتی، مجاهدین و آرمان مستضعفین به نمایش گذاردند و گفتند که اینها این کتابها را میخوانند و اینها که منحرف شده اند! این است که در رابطه با این برخورد، ما هم کار گروه فرقان را محکوم میدانیم که چنین مستمسکی را بدست ارتجاع داد، و هم کار ارتجاع را که کوشید تا اندیشه ها را بنویسد و مطرود سازد.

و اما در مورد برخورد عینی ارتجاع با گروه فرقان، مهمترین مسأله این است که درهای زندانها و سیاه چالهای پهلوی را بروی اینان کشود و این بزرگترین سند جنایت پهلوی را یار دگر بکار انداخت، اما بصورت فجع تر و جنایت آمیز تر از رژیم پهلوی، به این ترتیب که زندانیانی که بر طبق قانون اساسی خود ارتجاع، میبایست در ظرف مدت ۲۴ ساعت، تکلیفشان روشن شود و محاکمه گردند، (منظور از زندانیان، افراد گروه فرقان است) قریب به ده ماه و گستر، در سلولهای انفرادی اوین و در صد انسانی ترین شرایط نگهداری کردند و بزرگترین شکنجه روانی و روحی را برای آنها فراهم ساختند. کاری که حتی در رژیم پهلوی نیز کمتر سابقه دارد، اینها علاوه بر فراهم نمودن جو سکوت و یکنواختی در سلولهای اوین، و بلا تکلیف نگهداشتن اعضای فرقان، و عدم اجازه ملاقات بداندان، و عدم باز جویی از آنها، بزرگترین شکنجه های روانی را بر آنها وارد میساختند و کتابهای مطهری را که اینها خود، قاتل او بودند بجای هر کتاب دیگری بداندانها میدادند تا مطالعه کنند.

دادگاهها و محاکمه های آنها تماماً "مخفی بود" (همچون محاکمات رژیم پهلوی) و آنها حکم از قبل تعیین شده را در مورد اینان با اجرا می گذاشتند. بیش از دهنفراز آنها را آنهم به جرم ترور چند نفر، اعدام کردند و تنها بدان دلیل که به گمان خود، فکر فرقان را از این طریق نابود سازند. در حالی که سران این گروه را در سلولهای انفرادی اوین نگهداری می کنند، در بیرون شاخ میسازند که اینها آمریکایی اند و با آمریکا تماس دارند. بدون آنکه به خود اینها اجازه بدهند که در تلویزیون از خودشان دفاع کنند و به این اتهام پاسخ گویند.

اینها تماماً "و بشدت از نظر ما محکوم و ضد انسانی و ضد اسلامی است. و لذا، ما چه برخورد ذهنی ارتجاع با گروه فرقان و چه برخورد عینی او را با اینها، بشدت محکوم می کنیم و مخالفت خود را با این جنایتها اکتفا "اعلام می داریم.

والسلام علی من اتبع الهدی